

سیمای پیامبر در آئینه شعر فارسی

میلاذ فاضلی نیکو^۱

^۱ دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور تهران

چکیده

سیمای پیامبر بزرگوار اسلام، این بهترین آفریده ی خدا و سنبل ناز کشتزار آفرینش در ذهن و زبان بسیاری از شاعران ایرانی جلوه ای بارز و ارزشمند داشته و دارد. و در آثار منظوم و منثور به نحوی شایسته که گویای علاقه مندی و دلباختگی نویسندگان آن آثار به پیامبر اکرم (ص) می باشد بسیار شکوهمند، دلنواز و دوست داشتنی است. و بدان مباهات کرده اند. سیمایی است که ملکوتی تر از آن چهره در کل هستی نمی توان یافت. این مدایح که باید آنها را مدایح محمدی یا نبوی نام نهاد علاوه بر آنکه میزان اعتقاد خالصانه قلبی سرایندگانشان را به مقام حضرت ختمی مرتبت می رساند، در حکم گنجینه ای به شمار می رود که بسیاری از حوادث زندگی و سیره و سخنان پیامبر (ص) را به طور اجمال و به طریق تلمیح در خود جای داده است. هر چند که نعت چنین سروری و ثنای چنین جمالی و ستایش چنین کمالی از عهده ی که برآید و کرا یارا تا به مدح و منقبت وی زبان گشاید؟ مقاله حاضر تحقیقی است پیرامون سیمای پیامبر اکرم(ص) در آئینه شعر فارسی که در یک مقدمه و چند بخش اصلی با عناوینی چون: خطاب لولاک، تصویر معراج، معجزات پیامبر به روایت ادبی، و فضایل، سیمای پیامبر اکرم را آئینه شعر فارسی بررسی کرده و جلوه های زندگی و اندیشه و شخصیت بزرگوار پیامبر را به عنوان اسوه ی حقیقی عرفان نشان دهد.

واژه های کلیدی: پیامبر اکرم (ص)، نعت، معجزات، فضایل، معراج، شعر فارسی.

مقدمه

از آغاز شعر پارسی تا کنون، شاعران کلام موزون خود را پس از خدای تعالی، به نعت رسول اکرم زینت داده اند، به عبارتی از پیامبر رخصت طلبیده اند تا لب به سخن بگشایند و به جرأت می توان گفت که این نام عزیز، اعجازی در کلام به وجود آورد که نمی توان منکر آن شد. مدیحه سرایی یکی از فنون اصیل و ریشه دار ادبیات است و از حیث مضمون شاخه های متنوعی دارد که مدح پیامبر یکی از شاخه های آن است.

بی شک یکی از دلایل عمده ی پر بارشیدن متون ادب فارسی، پرداختن سخنوران و نویسندگان بزرگ ما به راهنمایان و بزرگان ادیان توحیدی و بهره گیری از سیره آموزه ها و سخنان و نیز نعت ووصف آن بزرگان است که به صورت های چون تلمیح، استشهاد و... بیان گردید و در این میان وجود ذی جود خورشید بی غروب، پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) دارای جلوه و جایگاهی ویژه است و همواره نام و یاد رسول اکرم(ص) دستمایه ی بروز احساسات پاک و صمیمی و خلاقیت و هنرمندی شاعران و نویسندگان ایرانی بوده است که بهره ی وافی برده اند و گل واژه های کلام نبوی را در آثار خویش به گونه ای درخور و سزاوار نشانده اند آنها به مدد ذهن وقاد و بیان و بنان استوار و آهنگین و موسیقایی خود جمال و کمال لفظی و معنوی سخن نبوی را روشن تر، جذابتر و شنیدنی تر به ارباب قلوب پیش کش نموده اند.

هر یک از نویسندگان برجسته ی ما پیامبر اعظم (ص) را در آثار و اشعار خود با توصیفات زیبا و دلنشین ستوده و به معرفی او پرداخته اند و چهره ی تابناک حضرت محمد (ص) را هر یک به تناسب استعداد ذاتی و گنجایش ظرف وجودی خویش توصیف کرده اند و نعت ها و معراجیه های متعددی را غالباً پس از توحیدیه های آغازین منظومه هایشان گنجانده اند «چنانکه کمتر شاعری را می توان یافت که قصیده تا ترکیب یا ترجیعی در ستایش پیامبر اکرم و ائمه ی معصومین نسروده باشد و چنین به نظر می رسد که شاعران این کار را زکات طبع و قریحه خود به شمار می آوردند و از گزاردن آن به عنوان یک وظیفه محتوم دینی غفلت نداشته اند» (صفا، ۱۳۷۲: ۶۲۲ جلد ۱)

سیمای پیامبر اکرم(ص) آن مرغ باغ ازل که مزین به خلق و خلق حق بود در آثار شاعران و نویسندگان، به ویژه آنها که مشرب عرفانی دارند افتاده و از ایشان به عنوان انسان کامل و رمز هستی نام برده شده است. و شاعران با چنان شیفتگی از پیامبر بزرگوار سخن می گویند که از سر صفای دل و ژرفای ایمان آنان برخاسته است. بنابراین شعر فارسی که از آغاز قرن سوم ه.ق در ایران بزرگ رونق می گیرد؛ شعری است با آنکه ریشه در پیش از اسلام دارد اما هم در شکل و هم در معنا از زبان عربی؛ یعنی زبان قرآن کریم و سنت نبوی و معارف اسلامی تأثیر می پذیرد و سخن گفتن از خدا، اسلام، قرآن، رسول (ص) و یاران وی فتح باب دیوان و دفتر هر شاعریست که در طی این یازده قرن در این سرزمین چشم به جهان گشوده و در گوشه و کنار آن بالیده است آثار ولا و مهر رسول الله (ص) در دیوان بسیاری از شاعران پارسی گوی نیز، حتی آنان که به تشیع شهره نیستند، می درخشد و ابیاتی از سروده های ایشان ورد زبان ادب پژوهان و دوستداران پیامبر (ص) است:

عشق محمد بس است و آل محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

(جعفر شعار، ۱۳۸۰: ۱۰۸)

خطاب «لولاک لما خلقت افلاک»، «اول ما خلق الله نوری»، «اول ما خلق الله العقل»

بدون تردید سرچشمه ی اصلی معرفت به عالم هستی در عرفان اسلامی معارف قرآنی است. در تفاسیری هم که از قرآن به دست صحابه و تابعین صورت گرفته است بن مایه های مربوط به نظریه انسان کامل را در حوزه ی عرفان اسلامی البته درباره ی شخصیت آرمانی حضرت محمد (ص) می توان دید. حضرت محمد(ص) سر حلقه ی انبیاست، مرکز قطب آفرینش و شمع

جمع بینش اشرف مخلوقات است و اعظم کاینات و پادشاه «لولاک» و کل هستی و کاینات به خاطر وجود آن نازنین خلق شده است.

این حدیث و سایر احادیث قدسی همچون «اول ما خلق الله العقل»، «اول ما خلق الله نوری» همگی نشان از برتری آن حضرت بر کل آفرینش است. این تفوق، خود نشان از عظمت وجودی حضرت است در پهنه ی شاعران ادبیات فارسی این حقانیت به وضوح دیده می شود.

«لولاک لما خلقت الافلاک»

با اندک تأمل در حوزه ی حدیث به این معنا برمی خوریم که از سویی، خداوند افلاک (جهان) را برای وجود انسان و به تعبیری بخاطر حضرت محمد(ص) آفریده است «لولاک لما خلقت افلاک» از جمله روایاتی است که همواره مورد استناد عارفان و حکیمان واقع شده است. چنانکه مولانا گوید:

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد

(مولوی، ۱۳۶۲: ج ۲ بیت ۲۸۶۲)

آسمان ها بنسده ی ماه ویند شرق و مغرب جمله نان خواه ویند

ز آنک لولاکست بر توقیع او جمله در انعام و در توزیع او

گر نبودی او نیابیدی فلک گردش و نور و مکانی و ملک

(نیکلسن، ۱۳۷۴: ۳۰۶)

با این وصف، نیکلسن در شرح بیت زیر تعبیر «خواجه لولاک» را توصیف پیامبر اکرم(ص) تلقی کرده است.

پس سـری که مغز آن افلاک بود اندر آخر خـواجه ی لولاک بود

(همان، بیت ۹۷۴)

بر این اساس وی آن را سری را که اصل و حقیقت ساری در جهان یعنی هستی صورت مثالی عالم است، بر طبق حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» در محمد(ص) تحقق یافته است.

با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا لولاک گفت

منتهی در عشق جون او بود فرد پس مرا او را انبیا تخصیص کرد

گر نبودی بهر عشق پاک او کی وجودی دادمی افلاک را

(مولوی، ۱۳۶۲: ج ۵ بیت ۲۷۳۷-۲۷۳۹)

خاقانی شروانی از اعظم قصیده سرایان سده ششم نیز به این موضوع بسیار زیبا اشاره کرده است:

اول ز پیشگاه قدم عقل زاد و بس آری که از یکی، یکی آید ابتدا

(سجادی، ۱۳۷۴: ۱۶)

مولوی در دفتر پنجم مثنوی نیز، بسیار زیبا در معنی «لولاک لما خلقت افلاک» فرموده است:

شد چنین شیخی گدای کو به کو	عشق آمد لابلالی، اتقوا
عشق جوشد بحر را مانند دیگ	عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف	عشق لرزاند زمین را از گزاف
با محمد بود عشق پاک جفت	بهر عشق او خدا «لولاک» گفت
منتهی در عشق، چون او بود فرد	پس مرا او را ز انبیا تخصیص کرد
گر نبودی بهر عشق پاک را	کی وجودی دادمی افلاک را؟
من بدان افراشتم چرخ سنی	تا علو عشق را فهمی کنی

(زمانی، ۱۳۸۴: ۱۳۳ دفتر پنجم)

از درهم ها نام شاهان بر کنند	نام احمد تا ابد بر می زنند
نام احمد، نام جمله انبیاست	چون که صد آمد نود هم پیش ماست

(زمانی، ۱۳۸۴: ۳۷۴ دفتر اول)

شیخ نیشابور نیز اینگونه می سراید:

بهر خویش آن پاک جانرا آفرید	بهر او خلقی جهانرا آفرید
آفرینش را جز او مقصود نیست	پاک دامن تر از او موجود نیست

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۵)

تویی شاه و همه آفاق خیل اند	تویی اصل و همه عالم طفیل اند
-----------------------------	------------------------------

(اسرارنامه، ۱۳۸۶: ۹۴)

چو دنیا و آخرت از بهر او بود	فلک، مشک بلا از بهر او سود
محمد کافرینش را نشان اوست	سرافرازی که تاج سرکششان اوست

(همان، ۹۳)

چه باشد گر نهی پای برین خاک	که بر سرداری از حق تاج لولاک
-----------------------------	------------------------------

(الهی نامه، ۱۳۸۷: ۱۲۳)

پیر گنجه نیز اینگونه می سراید:

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته ی فتراک اوست

(مخزن اسرار، ۱۳۸۳: ۲۱)

تنش محرم تخت افلاک بود سرش صاحب تاج لولاک بود

(اقبال نامه، ۱۳۸۳: ۱۳)

سر خیل تویی و جمله خیلند مقصود تویی همه طفیلند

(لیلی و مجنون، ۱۳۸۳: ۱۵)

سعدی شیرازی نیز در دیباچه ی بوستان درباره خطاب لولاک می سراید:

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست

تو را عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یسس بس است

(یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۶)

«اول ما خلق الله نوری»

با توجه به احادیث «اول ما خلق الله نوری» وجود مبارک او تعیین اول است که بعد از تجلی در عقل، در جمیع مراتب وجودی ظهور کرده است. و این حدیث نشان از برتری آن حضرت بر کل آفرینش است. پیغمبر فرمود: «اول ما خلق الله نوری» نور من اولین چیزی بود که خداوند خلق کرد عرفا بر اساس این حدیث اولین مخلوق را که از تجلی حق تعالی صدور یافته است، حقیقت محمدیه (ص) نامیده اند. و این حدیث در شعر شاعران انعکاس یافته است:

شیخ عطار هم نور پاک احمد را اولین تجلی غیب الغیوب می داند که از پرتو وجود او عرش، کرسی، عالم و آدم نیز ایجاد شده است.

آنچه اول شد پدید از غیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن، نور عالی زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از نور پاکش عالمست یک علم، ذریتست و آدمست

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۶)

عین القضاة در بیان حدیث نبوی «اول ما خلق الله نوری» آن را بمعنی آفریدن، تقدیر، ظهور و بیرون آمدن می داند و می گوید: اکنون محمد در کدام عالم چنین مخفی بود که آنگاه ظهور او را خلقت آمد؟ دریغا در عالم «کنت کنزاً مخفياً فاجببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» مخفی بود، او را به عالم «لولاک لما خلقت کونین» آوردند. (عین القضاة، ۱۳۷۳: ۲۶۵) آری نور احمد، خد و خال بر جمال نور احد شده است. (همان، ۲۱۷)

سعدی شیرازی نیز اینگونه می سراید:

کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست

(یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۶)

شیخ نیشابور در الهی نامه خود به طرز زیبایی می سراید:

ز نور اوست اصل عرش و کرسی چه کروی، چه روحانی، چه قدسی
طفیل اوست دنیا و آخرت هم جهان از نور ذات اوست خرم
شده در نور پاکش عقل و جان گم ز عکس ذات او هر دو جهان گم
حقیقت خاتم پیغمبران است ز نورش ذره ای کون و مکان است
چو نور پاک اوست از پرتو ذات نظر افکند سوی جمله ذرات
ز نورش گشت پیدا کرسی و عرش یقین هم لوح و جنت نیز هم فرش

(الهی نامه، ۱۳۸۷: ۱۱۸)

اول ما خلق الله العقل

اهل معرفت، روح محمدی (ص) را به اعتبار کلیت و عدم تقید، همان عقل اول می دانند، سنایی می گوید:

کاؤل آفریده ها عقل است برتر از برگزیده ها عقل است

(حدیقه، ۱۳۵۹: ۲۷)

شیخ عطار نیز با بیان وجوب منقبت و صدر و بدر عالمیان، پیامبر اعظم (ص) بر آن است که هر دو عالم پرتوی از وجود اوست و حضرت آدم از سالکان طریق محمدی (ص) است وی همچنین تصریح می کند که عقل کل، پرتوی از نورانیت ازلی و بی منتهای اوست چنانکه می گوید:

آنچه فرض عین نسل آدمست نعت صدر و بدر هر دو عالمست
عقل کل جزوی ز عکس جان او کل شده هر جزو از ایمان او
طفل راهش آدم پیر آمده سوی شرعتش از پی شیر آمده
هشت جنت جرعه ای از جام او هر دو عالم از دو میم نام او

(مصیبت نامه، ۱۳۴۹: ۱۹)

خاقانی گوید:

اول ز پیشگاه قدم عقل زاد و بس آری که از یکی، یکی آید ابتدا

(سجادی، ۱۳۷۴: ۱۶)

حاصل کلام آنکه، عارفان در تغییر احادیث نبوی و قدسی مورد بحث در این حدیث برآنند که اولین چیزی که خداوند آفریده است، نور محمد (ص) بود که به صورت آدم و سپس سایر انبیاء ظاهر شد. این حقیقت ازلی عقل اول، نور محمدی یا همان روح الهی است که در آن دمیده شد.

تصویر معراج

آشنایی با تاریخ و آگاهی از حوادث، رخدادها و چهره های درخشان، هر زمان، از خواست ها و امیال آدمی است. در این میان، شعاع نفوذ انوار مقدس پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی اطهار (ع) که منشأ تحولات بزرگ تاریخ حیات اجتماعی انسان ها بوده اند، بر کسی پوشیده نیست. سفر آسمانی آخرین پیامبر خدا (ص) در میان خلق عالم و لوازم این سفر از جمله براق، سبب آفرینش شعرهای زیبا و مبسوط از جمله توسط شاعران فارسی زبان شده است که پرداختن بدان در نزد همه سرایندگان طرفه کار در ادبیات فارسی، حوصله فراخ و دانشی فراختر و عمیق و چند وجهی را می طلبد.

یکی از موضوعاتی که شاعران غالباً بدان پرداخته اند معراج ایشان است از سویی دیگر یکی از معیارهای سنجش شعر این افراد، همین معراج نامه هاست که به یادگار مانده، هنر آفرینش تصاویر زیبا و صور خیال این شاعران پیرامون موضوع شب معراج پیامبر اعظم و دقت ایشان به آیه ی شریفه : (سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنزیه من آیاتنا انه هو السميع البصیر) (اسراء/۱)

معراج شبی بود بیرون از زمان و مکان که در این شب، فرشته ی مقرب الهی بر خواجه ی دل فرود آمد و وی را بر براق عشق نشانه و به دور از تیرگی نفس فرعون کیش به ملکوت اعلاء برد. به منزل جانان که از صدف کون و مکان بیرون است در این شب وصال سید انبیاء در میخانه ی عشق بی پرده آیات کبری الهی را دید شرابی نوشید که جامش روی یار و پیاله اش دیده ی مست باده خوار است او به دور از چشم اغیار در عالم بی سو و بی جهت با معشوق خویش نرد عشق باخت و شمع هستی خویش را در نورانیت آن خورشید محو و نابود ساخت. معراج پیامبر یکی از رویدادهایی است که در اول سوره ی اسرا و بعضی آیات سوره ی نجم به روشنی به آن اشاره شده است. احادیث زیادی هم از سوی علمای سنی و شیعی در کتب کلام و حدیث و تفاسیر قرآن مجید روایت شده است و هر دو فرقه در اصل واقعه به طور اجماع اتفاق کرده اند (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۱)

بی شک مسأله معراج یکی از جلوه های درخشان حیات پیامبر اکرم (ص) است که در فرهنگ اسلامی ما، اعتقاد به آن از ضروریات دین اسلام است. در این موضوع، اغلب شاعران آثاری از خود به یادگار گذاشته اند که از این میان افراد تعدادی اندیشه شعرشان تالو و درخشندگی خیره کننده ای دارد. در این بین، ستارگانی همچون سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، نظامی گنجه ای، عطار نیشابوری، عبدالرحمن جامی و..... بر تارک ادب پارسی می درخشند و مایه غرور ما ایرانیان اند در آثارشان چنان قلم را به کار گرفته و نگارگری و تصویر سازی کرده اند که گویی کرامات حضرت رسول شامل حالشان بوده و از جایی دیگر بر آنان الهام معانی شده است.

حکیم سنایی غزنوی در آثار عرفانی خود، همواره در نعت رسول اکرم (ص) سنگ تمام نهاده و قلم توانمندش را در این زمینه به اوج فلک رسانیده است. گویی در این کار، دبیر فلک او را یاری کرده که اینگونه زیبا معراج پیامبر را به تصویر کشیده است:

پای بر فـرق عالم و آدم

بر نهاده ز بهر تاج قدم

سرما زاغ و ما طغی بشـنو

دو جهان پیش همتش به دو جو

پای او تاج فـسـرق آدم شد	دست او رکن علم عالم شد
قامت عرش به همه شرفش	ذره ای پیش ذروه ی شرفش
بر نهاده خدای در معراج	بر سر ذاتش از لعمرک تاج
با ترضی دل تباه کراست	با لعمرک غم گناه کراست
شده از فر او به فضل و نظر	خاک آدم ز آفتابش زر
زاده از یک دگر به علم و به دم	آدم از احمد، احمد از آدم
غرض عالم، آدم ز اول	غرض از آدم، احمد مرسل
خاتم شرع خاتمت در فم	صدق الله نبشته بر خاتم

(رضوی، ۱۳۶۲: ۱۹۵)

در شب از مسجد الحرام به کام	رفته و دیده و آمده به مقام
یافته جای خواجه عقیبی	قبه ی قرب لیله القربی
گفته و هم شنیده و آمده باز	هم در آن شب به جایگاه نماز

(همان، ۱۹۵)

شیخ اجل سعدی شیرازی در دیباچه ی بوستان خود در نعت سید المرسلین به معراج وی اشارت می کند و می گوید:

شبی بر نشست از فلک برگذشت	به تمکین و جاه از ملک برگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند	که در سدره جبرئیل از او باز ماند
بدو گفت سالار بیست الحرام	که ای حامل وحی برتر خرام

(یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۶)

وعده ی دیدار هر کسی به قیامت	لیله ی اسری شب وصال محمد
------------------------------	--------------------------

(جعفر شعار، ۱۳۸۰: ۱۰۸)

حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس نظامی گنجه ای در «پنج گنج» گران سنگش در توصیف مقام بالای پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) کار را به حد نهایی رسانید و انصافاً جای خالی برای نعت و سفارش دیگران باقی نگذاشته است وی در تمام آثارش به گونه ای سفر پیامبر در شب معراج را به قلم تصویر کشیده که گویی فقط قصد خلق همان یک اثر را داشته است و به جرأت در هر پنج اثر، زر خالص به یادگار گذارده است و آن گونه قلم، نظم خود را در خدمت تصاویر خیال انگیز قرار داده، که گویی نقاشی بی مانند است، پیامبر را بر مرکب نور می نشانند و از این جهان ناسوت به فلکی می برد که تمام اجرام آسمانی و بروج مختلف مانند حاجبان درگاهی کمر خدمت بسته اند و شوق دیدار او را دارند.

بررسی پنج گنج حکیم نظامی و دیوان اشعارش نشان می دهد که این گوینده ی توانا نه تنها این واقعه و معجزه الهی را پذیرفته و به آن ایمان داشته بلکه اتفاقات مهم آن سفر ملکوتی و آسمانی را از آغاز تا انجام با قلمی سحر آفرین و بیانی هنرورزانه به سلک نظم کشیده و تقدیم خوانندگان و دوستداران سحر حلال خویش کرده است. این چابک سوار عرصه ی شعر فارسی در خلال منظومه های پنجگانه ی خویش اشعاری بسیار دلنشین، هنرمندانه و توأم با خلاقیت در مورد این سفر آسمانی پیامبر (ص) سروده است. حکیم گنجه در مخزن اسرار می گوید:

نیم شبی کان ملک نیمروز	کرد روان مشعل گیتی فروز
روز شده، با قدمش در وداع	ز آمدنش آمده شب در سماع
گوهر شب را به شب عنبرین	گاو فلک برد ز گاو زمین
تا شب او را چه قدر، قدر هست	زهرة ی شب سنج ترازو به دست
شب شده روز اینت نهاری شگرف	گل شده سرو اینت بهاری شگرف
ناف شب آکنده ز مشک لبش	نعل مه افکنده سم مرکبش
در شب تاریک بدان اتفاق	برق شده پویه ی پای براق

(مخزن اسرار، ۱۳۸۳: ۱۷)

در لیلی و مجنون پیر گنجه، چه زیبا معراج شبانه پیامبر را به تصویر می کشد:

ای نقیش تو معراج معانی	معراج تو نقل آسمانی
از حوصله ی زمانه ی تنگ	بر فرق فلک زده شـباهنگ
چون شب علم سیاه بر داشت	شـبرنگ تو رقص راه برداشت
خلوتگه عرش گشت جای	پرواز پری گرفت پایت

و تا جایی که می گوید:

امشب شب قدر توسـت بشتاب	قدر شب قدر خویش دریاب
-------------------------	-----------------------

(لیلی و مجنون، ۱۳۸۳: ۱۷)

در هفت پیکر نیز از زبان سروشش، جبرئیل چنین می سراید که ای پیامبر:

پاس شب را ز خیل خانه خاص	تویی امشب یتاقدار خلاص
بسرعت برق این براق تو راست	بر نشین کامشب این یتاق تو راست
چون که تـسیر یتاقت آوردم	به جنیبت براقـت آوردم

شب شب توسست و وقت، وقت دعاست
شب شب تیره آن سراج منیر
یافت خواهی هر آنچه خواهی خواست
شد ز مهر مراد نقش پذیر
(هفت پیکر، ۱۳۸۳: ۱۸)

و بالأخره در شرفنامه ی خود می گوید:

شبی کاسمان مجلسی افروز کرد
سبب از روشنی دعوی روز کرد
سر نافه در بیت اقصی گشاد
ز ناف زمین سر به اقصی نهاد
به شیرنگی از شبچرا گشته مست
چو ماه آمد شبچراگی به دست
پیـــمبـر بدن ختلی ره نورد
برآورد از این آب گردنده گرد
ندانم که شب را چه احوال بود
شبی بود یا خود یکی سال بود
(شرفنامه، ۱۳۸۳: ۲۳)

استاد سخن افضل الدین بدیل خاقانی شروانی ارادت خالصانه خود را به پیشگاه پیامبر اکرم(ص) نشان می دهد به طوری که هنر مثال زدنی او در وادی ادبیات، ذهن هر خواننده و شنونده ای را خیره و متحیر می سازد. در دیوان خاقانی شعر خاصی که بتوان آن را معراج نامه نامید نیست اما اشعار پراکنده بسیاری دارد که با تعبیرات و تمثیلاتی نازک قصه ی معراج خاتم النبیین محمد مصطفی (ص) را بیان کرده است:

آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی
ایمن گولدار بادیه را کرد زیر پا
(سجادی، ۱۳۷۴: ۵)

ور بر فلک سوار بر آید، چو مصطفی
زین بر براق رفعت والا برافکند
(همان، ۱۳۸)

ز آن سوی عرش رفته، هزاران هزار میل
خود گفته این انزل؟ و حق گفته: هیهنا!
(همان، ۶)

در تحفه العراقین، معراج نامه دارد که در آن براق و راه معراج و حضور پیامبر در مقام قرب (او ادنی) را توصیف کرده است. وی در توصیف شب معراج ابتدا مرکب عالی پیامبر یعنی براق را به زیبایی هر چه تمامتر توصیف می کند و آنگاه به اصل مسأله معراج می پردازد اکنون چند بیتی از معراج نامه خاقانی:

میدان ازل ندیده باری
بر پیشت فلک چنو سواری
تا شب که سپهرش آفرین کرد
کاحسنت سوار آسمان کرد
بر قحه قبه ی فلک رفت
تا قله ی قبه ی فلک رفت

بر شد به دمی از این حباله ز آنسوی فلک هزار ساله

(تحفه العراقین، ۱۳۸۵: ۷۴)

اکثر شاعرانی که درباره معراج شعر گفته اند به کیفیت عروج پیامبر اکرم (ص) پرداخته اند اکثرشان به عروج جسمانی نظر دارند و گروهی نیز معراج روحانی را پذیرفته اند. چگونگی معراج پیامبر(ص) از موضوعاتی است که درباره ی آن فراوان بحث و گفتگو شده است و این نکته ما بین عقاید شیعه و افکار اهل تسنن قدیم «شاعره» رویت حضرت احدیت در شب معراج مورد اختلاف است. اشاعره معتقد هستند حضرت رسول اکرم در شب معراج، خداوند متعال را با همین چشمان حس بشری رویت فرمود که با عقاید ما شیعیان در تضاد است و این تفکر اشعرئیان در آثار استاد شروان و حکیم گنجه به خوبی دیده می شود. نظامی در مخزن اسرار رویت خداوند توسط پیامبر (ص) را با همین چشمان حسی به صراحت تمام بیان میدارد:

دید به چشمی که خیالش نبود	آیست نوری که زوالش نبود
دید خدا را و خدا دیده نیست	مطلق ز آنجا که پسندیده نیست
کز عرض و جوهر ز آنسوتر است	دیدن او بی عرض و جوهر است
کوری آن کس که به دیده نگفت	دیدنش از دیده نباید نهفت
بلکه بدین چشم سر این چشم سر	دید پیامبر نه به چشمی دگر

(مخزن اسرار، ۱۳۸۳: ۲۱)

در ابتدای همین قصیده به معراج جسمانی اشاره و می گوید:

مرغ دلش رفته به آرامگاه	با قفس قالب از این دامگاه
قالبش از قلب سبکتر شده	مرغ الهیش قفس پر شده

(همان، ۱۷)

خاقانی گوید:

لبیک به گوش سر شنیده	درگاه قدم به دیده، دیده
----------------------	-------------------------

(تحفه العراقین، ۱۳۸۵: ۷۶)

نظامی گنجه ای در لیلی و مجنون نیز به شیوه اش دیگر این پندار جسمانی بودن معراج پیامبر را مطرح می کند:

هم حضرت ذو الجلال دیدی	هم سر کلام کلام حق شنیدی
از غایت وهم و هم غور و ادراک	هم دیدن و هم شنودنت پاک

(لیلی و مجنون، ۱۳۸۳: ۱۸)

مولانا منکر معراج جسمانی و عروج سماواتی پیامبر نیست، اما بر این اعتقاد است که اهمیت و ارزش معراج به سبب عروج در آسمانها نیست بلکه فضیلت آن در قرب حق است از این رو آسمان و زمین تفاوتی ندارد در دفتر سوم مثنوی ضمن عنوان تفسیر این خبر که مصطفی فرمود: «لا تفضلونی علی یونس بن متی» می گوید:

هر کجا دلبر بود خود همنشین	فوق گردون است نی زیر زمین
گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او به شیب	ز آن که قرب حق بون است از حبیب
نیست را چه جای بالاست و زیر	نیست را نی زود و نه دور و نه دیر

(زمانی، ۱۳۸۴: ۲۸۳ دفتر سوم)

دیوانها و آثار شعرای ایرانی پر از مدح پیامبر و معراج وی که ذکر همه ی آنها از حد حوصله این مقاله بیرون است و بحث معراج را با مکان معراج به پایان می بریم. در باب تاریخ و مکان معراج در کشف اسرار میبدی آمده است که بزرگان صحابه روایت می کنند که رسول خدا را به معراج بردند شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاول پیش از هجرت به یک سال، به روایتی دیگر نوزده روز از رمضان گذشته پیش از هجرت به هژده ماه (میبدی، ۱۳۶۱: ۴۸۴ج ۵) و نیز آمده است «او را به خانه ی بنت اسد بردند و به روایتی دیگر از حجر کعب(همان، ۴۸۴)

در تفسیر سوراآبادی آمده است: رسول (ص) گفت: شب دوشنبه از ماه ربیع الاول به مکه در خانه «ام هانی» خواهر علی (ع) شدم به تهجد چون از نماز فارغ شدم سر فرو نهادم، جبرئیل بیامد و گفت: «الله یقرنک السلام» خدای عز و جل تو را سلام می رساند و با سلام، درود و تحیت می گوید: امشب شب معراج توست مرا فرستاد تا تو را ببرم و ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت الثری را به تو نمایم» (سوراآبادی، ۱۳۴۷: ۳۳۰)

بیشتر سراینندگان پارسی، خانه ی ام هانی را مبدأ معراج دانسته اند نظامی در لیلی و مجنون می گوید:

سر بر زده از سرای فانی	بر اوج سرای ام هانی
جبرئیل رسید طوق در دست	کز بهر تو آسمان کمر بست
بر خیز هلا نه وقت خواب است	مه منتظر تو آفتاب است
	(لیلی و مجنون، ۱۳۸۳: ۱۶)
شبی رخ تافته زین دیر فانی	به خلوت سرای ام هانی
	(خسرو و شیرین، ۱۳۸۳: ۳۷۰)

عطار پیر نیشابور نیز بر این نکته تأکید دارد و در مصیبت نامه می سراید:

یک شب در تاخت جبرئیل امین	گفت ای محبوب رب العالمین
صد جهان جان منتظر نبشته اند	در گشاده دل به تو در بسته اند

هفت طارم را ز دیدارت حیات	تا برآیی زین رواق شش جهات
انبیا را دیده ها روشن کنی	قدسیان را جان ها گلشن کنی
چون برفتی از جهان وز جان همی	قربت جان و جهان یابی دمی
مصطفی را کین سخن در گوش شد	جان چون دریای او پر جوش شد
از وثاق ام هانی ز اشتیاق	در کشید ام الکتابش بر براق
	(مصیبت نامه، ۱۳۴۹:۲۳)
شد آن نخل ریاض شادمانی	برون از خــــوابگاه ام هانی
	(دیوان وحشی، ۱۳۷۱:۴۱۹)
همه روشندلان آسمانی	روان گرد ســــرای ام هانی
	(همان، ۴۹۶)

حاصل سخن آنکه بنا بر بیشتر روایات، معراج رسول در خانه ی ام هانی دختر ابوطالب و خواهر پدری و مادری حضرت علی (ع) از مشاهیر و صحابه است و پیامبر هنگامی که به تهیه ی اسباب خواب مشغول بود، اتفاق افتاد.

معجزات پیامبر اکرم (ص) به روایت متون ادبی

از بزرگ ترین ویژگی های پیامبر، معجزه و کرامات اوست او پیامبری است امی و برخوردار از چنان مرتبه ای که علما جملگی ریزه خواران خوان دانش اویند. معجزه بزرگش قرآن است که او را از هر معجزه ای بی نیاز می کند. و اگر چه مهمترین نشانه و معجزه ی پیامبر (ص) که حقیقت وجودیش نخستین تنزل حق به صورت امکانی و خلقی بوده و واسطه ی فیض موجودات دیگر است، قرآن کریم است، که معاندین و کفار از معارضه ی با آن عاجز آمدند، اما پاره ای از کرامات و خوارق عادت از خیر البشر (ص) نقل شده است که صبغه ی معجزه در آنها هویداست. درخور ذکر است سخنانی که عرفا در باب مخالفان پیامبر (ص) و انکار و منازعه با وی ذکر می کنند، ضرورت معجزات دیگران را اضافه بر قرآن مجید توجیه می کند. این معجزات «در عین حال تفاوت حال او را با احوال مدعیان دروغین و کسانی که از روی رشک و ناخرسندی با وی به معارضه بر می خاسته اند و جز در جستجوی ملک و جاه محرک دیگری نداشته اند، نیز نشان می دهد. سران قریش این گونه معجزات را از رسول طلب می کردند و در عین حال صدور و وقوع هیچ معجزه ای را مایه ی نیل به ایمان نمی یافته اند و از قبول آن اعراض می کردند. (زرین کوب، ۱۳۶۴:۱۱۱)

دکتر زرین کوب معتقد است که برخی از معجزات و خوارق را هم که به ختم رسل نسبت داده اند «بدون شک تا حدی ناظر به توجیه کرامات اولیاء و رفع تردید و شبهه در امکان وقوع آنها نیز هست، اما برخی از آنچه ایشان در این زمینه از معجزات رسول خدا نقل می کنند، با روایات صحاح غالباً پاره ای تفاوت ها دارد و حتی در برخی موارد به نظر می آید از مآثورات و سنن صوفیه مأخوذ باشد نه روایات اهل حدیث» (زرین کوب، ۱۳۷۳:۱۰۷)

در این مقاله به پاره ای از معجزات که همچون آثار و نشانه هایی، صحت ادعا و ثبوت رسالت پیامبر را در پیش ظاهر بینان که از حواس انبیاء بی بهره اند و به آن سوی افلاک راه ندارد به اثبات می رساند، اشارت می رود.

استن حنانه (ستون ناله کننده)

ستون حنانه، ستونی بوده است از ساقه ی درخت خرما و یا درخت مقل و سدری که حضرت رسول اکرم(ص) به هنگام خطبه خواندن در مسجد بر آن تکیه می فرمود و خطابه و موعظه می نمود و پس از آن که منبر رسول اکرم (ص) را ساختند، که از آن به بعد بر بالای آن می رفت و سخن می گفت مطابق روایات اسلامی، آن ستون به جهت دور ماندن از آن حضرت ناله برآورد. و از آن رو به صفت حنانه، یعنی ناله کننده مشهور شد. عطار گوید:

چون بمنبر بر شد آن دریای نور
ناله ی حنانه می شد دور دور
آسمان بی ستون پر نور شد
و آن ستون از فرقتش رنجور شد

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۲۰)

داستان این ستون ناله گر، در اکثریت کتب نقل شده مولانا این داستان را اینگونه روایت می کند و می گوید که آن ستون، چوبی است ولی چوب به بقا توجه دارد پس تو که انسان هستی، کم تر از چوبی نیستی پس تو هم به بقا بیندیش و عقبی را بر فنا (دنیا) ترجیح بده:

استن حنانه از هجر رسول
ناله می زد همچو ارباب عقول
گفت: پیغمبر چه خواهی ای ستون؟
گفت: جانم از فراق گشت خون
گفت خواهی که ترا نخلی کنند
شرقی و غربی ز تو میوه چنند؟
یا در آن عالم تو را سروری کند
تا ترو تازه بمانی تا ابد؟
گفت: آن خواهم که دایم شد بقاش
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین
تا چو مردم حشر گردد یوم دین

(زمانی، ۱۳۸۴: ۶۴۶ دفتر اول)

در کتاب قصص و تمثیلات مثنوی استاد فروزانفر آمده است که پیامبر خطاب به این ستون فرمود: ای ستون بر جای خود باش و به اصحاب فرمود که این ساقه ی درخت برای من نالید پس گفت: ای ستون آرام گیر. اگر خواهی ترا در بهشت بنشانم تا نیک مردان از میوه ات بخورند، اگر خواهی تا ترا نخلی سازم چنان که بودی: آن ستون آخرت بر دنیا برگزید (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۲۴) مطابق همین روایت پیغمبر آن ستون را در خاک نهفت و یا در سقف مسجد قرار داد.

آن ستون را دفن کرد اندر زمین
تا چو مردم حشر گردد یوم دین

(زمانی، ۱۳۸۴: ۶۴۶ دفتر اول)

مولوی در همان حکایت از پویندگان و جویندگان طریق حق می خواهد تا نشانه های قدرت حق و معجزه ی حضرت موسی و احمد را ببینند و هوشیارانه در آنها بنگرند تا بدانند که ظهور معجزات و کرامات پیغمبران ثمره ی دست یافتن ایشان به قدرتی نظیر قدرت حق بر ایجاد و دلیل درستی راه انبیاء و مراتب باطنی ایشان است.

معجزه ی موسی و احمد را نگر
چون عصا شد مار و استن با خبر
از عصا ماری و از استن حنین
پنج نوبت می زند از بهر دین
(همان، ۶۵۲)

سنایی نیز با لحنی حاکی از ارادت و عشق از نالیدن ستون حنانه از هجر پیامبر و عشق وی به پیامبر(ص) یاد می کند:

حنانه آمد در حنین از فرقت آن نازنین
آن دم که شد منبر نشین بر سامعان گوهر فشان

(رضوی، ۱۳۶۲: ۸۲)

مولانا و دیگر شعرای عارف معتقدند عشق نیروی عظیمی است که سبب رشد و ارتقای تمام اشیاء و موجودات عالم، به مراحل بالاتر می گردد همچنان که عشق، ستون را حنانه کرد و این معجزه پیامبر در نوشته ی گویندگان عارف همچون دیگر معجزات وی بسیار زیبا جلوه یافته است.

تسبیح سنگ ریزه در دست ابوجهل و پیامبر(ص)

در خور تأمل است که بیشتر معجزات برای اثبات پیامبری حضرت محمد بر مخالفانی که وی را انکار می کردند و منازعه با سید انبیاء را تا حد عناد می رساندند چنان که مولانا این معجزه پیامبر و نمونه ای از عناد را نقل می کند. خلاصه داستان بدین گونه است ابوجهل سنگ هایی در دست داشت به پیامبر گفت: بگو بینم که اینها که در مشت دارم چیست؟ آن حضرت فرمود: کدامیک را بگویم آنچه در دست تو چیست یا بگویم آنچه در دست توست و به حقانیت من گواهی می دهد؟ ابوجهل گفت مورد دوم نادر تر است زیرا ممکن است به فراست بدانی که در مشت من چیست ولی گواهی دادن این اشیای بی جان کاملاً نامعقول است. در این اثنا از میان مشت او، هر پاره سنگی به شهادت گفتن آمدند و بر پیامبری حضرت محمد گواهی دادند.

سنگ ها اند کف بو جهل بود
گفت ای احمد بگو این چیست زود؟
گر رسولی چیست در مشتم نهان؟
چون خبر داری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم کان چه هاست؟
یا بگوید آنکه ما حقیقیم و راست
گفت بوجهل: این دوم نادرتر است
گفت: آری حق از آن قادرتر است
از میان مشت او هر پاره سنگ
در شهادت گفتن آمد، بی درنگ
لا اله الا الله گفت
گوهر احمد، رسول الله سفت
چون شنید از سنگ ها بو جهل این
زد ز خشم، آن سنگ ها را بر زمین

(زمانی، ۱۳۸۴: ۶۵۸ دفتر اول)

شیخ نیشابور نیز در ابتدای کتاب منطق الطیر خود به این معجزه پیامبر در ضمن نعت وی اشاره می کند . و اینگونه می سراید:

داعی ذرات بود آن پاک ذات
در کفش تسبیح زان کردی حصات

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۷)

سنایی غزنوی، با شیوایی این مطلب را بیان میدارد:

روزی که با خصم دغا شد لطف او برهان نما الزام حجت را حضا شد در کفش تسبیح خوان

(رضوی، ۱۳۶۲: ۸۳)

ابو سعید واعظ خرگوشی هم به این معجزه ی رسول اشارت کرده است: «آورده اند که رسول (ص) سنگ ریزه ای چند در دست گرفت و آن سنگ ریزه ها تسبیح می کردند، پس به دست ابوبکر صدیق داد و همچنین تسبیح می کردند و در دست عمر هم تسبیح می کردند و به دست عثمان داد و تسبیح می کردند. (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۶۹)

سنگ ، احمد را سلامی می کند کوه یحیی را پیامی می کند

(زمانی، ۱۳۸۴: ۵۰ دفتر سوم)

شق القمر (شکافتن ماه)

یکی از بزرگترین فضایل پیامبر اکرم (ص) معجزه و کرامات اوست او پیامبری است امی و والا مقام و علما جملگی ریزه خواران دانش اویند معجزه بزرگش قرآن است که او را از هر معجزه ای بی نیاز می کند؛ و شق القمر که مضمون اشارت قرآن کریم است « اقتربت الساعة و انشق القمر(قمر/۱) آن ساعت نزدیک شد و ماه بر خود شکافت» یکی از معجزات پیامبر (ص) است آنچنان بود که شبی از شبها حضرت محمد به تقاضای مشرکین، ماه را با اشارت انگشت بشکافت و آن را دو نیم کرد هر نیمه بر آستین حضرتش فرو رفت و از گریبان او بالا آمد.

پیر گنجه از ستاینندگان حقیقت محمدی است به این معجزه چنین اشاره دارد:

کرده ناخن برای انگشتش سبب مه را دو نیم در مشتش

سستون خرد مسند پشت او مه انگشت کش گشته ز انگشت او

(هفت پیکر، ۱۳۸۳: ۱۶)

سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه به زیبایی تمام به این معجزه اشاره می کند:

آن بنان کو میان چو ماه زدی کی دم از خامه سبب زدی

ضرب کردی میان ماه تمام کی شدی بارگیر خامه ی خام

آن بنانی که کرد مه را دو نیم کی کشیدی ز خامه حلقه ی میم

(حدیقه، ۱۳۵۹: ۱۹۸)

ماجرای انشق القمر در پهنه ی ادب فارسی بسیار مطرح است. چنان که مولوی از حادثه ی شکافتن ماه به امر پیامبر(ص) ضمن بیان اندیشه های عرفانی خود، برای نشان دادن رحمت الهی در قدرت بخشیدن به پیامبر(ص) سود می جوید مولوی بارها به این رخداد اشاره می کند:

سایه ، خواب آرد تو را همچون سمر

چون بر آید عشق، انشقی القمر

(زمانی، ۱۳۸۴: ۹۳ دفتر اول)

گر تو را اشکال آید در نظر

پس تو شک داری در انشقی القمر

(همان، ۳۶۶)

کافران دیدند احمد را بشر

چون ندیدند از وی انشقی القمر

(زمانی، ۴۰۷)

دست من بنمود بر گردن هنر

مقربا بر خوان که انشقی القمر

(زمانی، ۴۸)

کاربرد حادثه ی انشقی القمر در شعر مولانا در عین حال که نشان دهنده ی ایمان واقعی او به معجزات رسول خداست، حاکی از دقت و توجه خاص وی در بیان مضامین و معانی معنوی است.

آفتاب آمد که انشقی القمر

بشنو این فرمان اعلا روز شد

(دیوان شمس، ۱۳۴۵: ۸۱۶)

خامش کن و کوتاه کن نظاره ی آن ماه کن

آن مه که چون بر ماه زد از نورش انشقی القمر

(همان، ۱۱۷۲)

از مه او شکافت، دیدن او بر نتافت

ماه چنان بخت یافت، او که کمینه گداست

(همان، ۲۰۰)

کیفیت بهره گیری خاقانی نیز از شکافتن ماه به امر پیغمبر (ص) قابل تأمل است:

فلک شکافد حکمش چنان که دست نبی

شکافت ماه دو هفت آشکار می سازد

(سجادی، ۱۳۷۴: ۸۵۷)

البته خاقانی از این مایه ی تلمیحی در مدح ممدوح خویش استفاده کرده و بهره جویی او از تلمیح در خدمت مدح کم و بیش به همان رسم مداحان گذشته است و در ادامه ی آن می گوید:

اگر بنان نبی مه شکافت، دست امام

ز آفتاب شکافی شعار می سازد

(همان، ۸۵۷)

دیدنی که شکافت مصطفی ماه

او خورشید آنچنان شکافد

(همان، ۵۱۲)

مه را دو نیمه کرد بدست چو آفتاب سایه نه بر زمینش و از ابر سایه بان

(همان، ۳۱۰)

سعدی و عطار نیز در این باب چه زیبا می سرایند:

یارب به دست او که قمر زان دو نیم شد تسبیح گفت در کف میمون او حصا

(جعفر شعار، ۱۳۸۰:۸۴)

ز تو معجزی خواهند نا گاه اشارت کن به انگشتی سوی ماه

(اسرار نامه، ۱۳۸۶:۹۶)

بی سایگی

گفته اند که پیغمبر سایه نداشت و چون در آفتاب گذر می کرد ابر بر سر مبارکش سایه می گسترد، و این علامت نبوت وی بود که در قرآن آمده است که میخ بر سر وی سایه داشتی و از لطافت وی سایه بر زمین نیفتاد. موضوع سایه نداشتن پیامبر اسلام (ص) که مبین روحانیت محض آن حضرت است، توجه گویندگان را جلب کرده و به آن اشاره کرده اند. ابو سعید واعظ خرگوشی در کتاب خود شرف النبی روایت می کند:

«بحیرا هر روز سه بار بر بام دیر آمدی و بنگریستی تا که می آید و که می رود و آن روز بنگریستی قومی را دید در زیر درختی فرو آمده و ابری سیاه کرده بر آن درخت حوالی آن. راهب گفت: به خدا که این ابر سایه نکند، الا پیغمبری از پیغمبران و چون همه در دیر آمدند، بحیرا بر بام رفت. آن ابر همچنان دید سایه بر سر درخت کرده، جماعت را گفت: شما هیچ کس را آنجا گذاشته اید؟ گفتند: مزدوری را و یتیمی را بحیرا گفت: بفرستید و مزدور و یتیم را بخوانید محمد(ص) را بخوانند و آن ابر همچنان بر سر او می آمد تا محمد در دیر آمد و آن ابر جمله دیر را سایه می کرد.» (خرگوشی، ۱۳۶۱:۴۶)

شاعران بی سایگی پیامبر را در اشعار خود بسیار زیبا به تصویر کشیده اند چنان که خاقانی گوید:

مه را دو نیم کرده به دست چو آفتاب سایه نه بر زمینش و از ابر سایه بان

(سجادی، ۱۳۷۴:۳۱۰)

سایه را پنجه بر نه احمد وار تا شود ابر سایبان خلوت

(همان، ۷۴۹)

نظامی با آئینی لطیف و بیانی دلنشین در باب «بی سایگی» سید ناطقان حق و اینکه خود سایه ی نور الهی است سخن می داند:

سایه نداری تو که نور مهی رو تو که خود نور الهی

(مخزن اسرار، ۱۳۸۳:۲۵)

وانک از او سایه گشت روی سپید چه سخن سایه وانگهی خورشید

ضمن معجزات حضرت ختمی مرتبت آورده اند که بزغاله ای بریان و مسموم پیش وی آوردند لقمه ای از گوشت آن حیوان خورد و دست باز کشید، صحابه علت را جویا شدند فرمود: این بزغاله به من گفت که گوشت مرا مسموم کرده اند تا ترا بدان بکشند (منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۲۸۰)

سور آبادی می نویسد: «چون آن روز، روز جنگ با جهودان خیبر به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن، یاران رسول همه مانده و گرسنه بودند زنی نامش زینب بنت الحارث بزغاله یی را بریان کرد و آن بزغاله را همه بیالودو.... آنکه پیش رسول آمد به میزوانی رسول اجابت کرد به خانه ی وی شد دست فا کرد لقمه یی از آن باز کرد و در دهان نهاد، همه زهر بود بزغاله ی بریان به زبان فصیح با رسول (ص) به سخن آمد، گفت: یا رسول الله لا تأکلنی فانی مسمومه رسول همی آن لقمه که در دهن نهاده بود، فرو برد. زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی کرد. آن زهر در تن وی عرق گردانید از وی بیرون تراوید، به سهولت بگذشت.... از آن پس هر سالی بدان وقت درد زهر در تن وی یخاستی، آخر مرگ رسول در آن بود. (سورآبادی، ۱۳۴۵: ۴۲۵)

خاقانی بسیار شاعرانه از این رویداد یاد می کند:

چند بر گوساله ی زرین شوی صورت پرست
چند بر بزغاله ی پر زهر باشی میهمان
(سجادی، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

کبوتر پرده ی او داشت سایه ی خیمه ی او
زبان کشته ی پر زهر هم گویای او آمد
(سجادی، ۴۴۸)

سنایی نیز در ستایش رسول (ص) به این معجزه که بزغاله ی بریان به سخن آمد که: لا تأکل فانی مسموم اشاره می کند.

خوش سخن شاهی کز اقبال کفش در پیش او
کشته ی بریان زبان دید که در وی سم بود
(دیوان سنایی، ۱۳۶۲: ۶۵)

شد سوی اعدا از کرم، زد پیش او از حال سم
بزغاله مسموم دم، کز وی نیالاید دهان
(همان، ۸۲)

عطار نیشابوری از شاعرانی است که از داستان پیامبران در کنار حکایات و تمثیل های دیگر بسیار بهره برده است. مخصوصاً از حوادث مربوط به زندگی سرور انبیاء بیشترین سود را برده است عطار در تصویری ساده و شیوا، که حاکی از اندیشه ی والا و اعتقاد راستین اوست در عین حال که همه موجودات عالم را فرمانبردار حق می داند، نشان می دهد که پیامبر اکرم(ص) که به نهان خانه ی دل قدم گذاشته و انوار الهی را در یافته بود توانست همه موجودات را به عنوان نشانه ها و شاهد نبوت خود به مخالفان و معاندان نشان دهد:

دعوت حیوان چو کرد او آشکار
شاهدش بزغاله بود و سوسمار
(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۷)

ز مشتی گاو نا پرداخته ی زهر
بکش انگشت از بزغاله زهر

(اسرار نامه، ۱۳۸۶: ۹۶)

ابو سعید واعظ خرگوشی در کتاب خود به جریان آوردن بزغاله بریان و مسموم به پیش رسول خدا(ص) و امتناع وی از خوردن آن و جویا شدن صحابه از علت این امتناع اشاره کرده است آورده اند «زنی جهود بزی بریان کرد و زهر در آن تعبیه کرد و پیش رسول و اصحاب آورد تا بخورند، رسول (ص) گفت: این بریان را بگریزد که مرا خبر می دهد که من زهر آلودم، از من نخور و اصحاب دست باز گرفتند» (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۵۷)

باید دانست که این معجزه شاهی بر این مدعاست که نزد پیامبر (ص) تمام کاینات بهره ور از ادراک و شعور هستند به نیکی پیداست که منکران نمی توانند محرم این گونه خاموشان باشند.

ربودن موزه ی رسول توسط کلاغ

در ضمن معجزات ختم رسول آورده اند: رسول موزه بخواست تا در پوشد کلاغی بیامد پای دیگر در ربود چون در انداخت، ماری از موزه بیرون افتاد پس رسول گفت: هر که از شما ایمان دارد به خدا و روز باز پسین باید که موزه نپوشد تا نیفشاند. (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۷۶)

در مثنوی رباینده ی موزه عقاب است:

اندر این بودند کاو از صلا	مصطفی بشنید از سوی علا
خواست آبی و وضو را تازه کرد	دست و رو را شست او زان آب سرد
دست سوی موزه برد آن خوش خطاب	موزه را بر بود از دستش عقاب
موزه را اندر هوا برد او چو باد	پس نگون کرد و از آن ماری فتاد
درفتاد از موزه یک مار سبیه	ز آن عنایت شد عقابش نیک خواه
پس عقاب آن موزه را آورد باز	گفت: هین! بستان و رو سوی نماز
از ضرورت کردم این گستاخیی	من ز ادب دارم شکسته شاخیی

(زمانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸، دفتر سوم)

پر آب شدن چاه خشک

یکی دیگر از معجزاتی که از رسول خدا نقل می کنند، این است که سرور انبیاء در یکی از جنگها به سبب نیاز صحابه به آب تیری از ترکش خود را به براء بن عاذب داد تا در چاه خشک فرو برد او چنین کرد و از زیر تیر دوازده چشمه برجوشید، عطار گوید:

کرده چاهی خشک را در خشک سال

قطره ی آب دهانشش پر زلال

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۸)

سور آبادی معتقد است که آب دهان پیامبر (ص) موجب زلال شدن آب می شود نه پر آب شدن چاه خشک مصطفی (ع) آب دهان در چاه آب تلخ او کند، عذب زلال گشت. (سور آبادی، ۱۳۴۵: ۴۰۱)

ابو سعید واعظ خرگوشی نیز در این باب چنین می نویسد که معجزه ی دیگر آن بود که رسول خدا (ص) از سفری باز گردید در مدینه و در راه آبی اندک بود که دو کس را تمام بود و به واثبی که آن را مشفق گویند. رسول گفت که هر کس پیش از ما بدان آب رسد باید که پیش از ما آب برنگیرد. جماعتی منافقان آنجا رسیدند و از پیش آنچه آب صافی بود برگرفتند چون رسول بدان آب رسید، نمانده بود پرسید که پیش از ما بدین آب که رسید؟ گفتند: فلان و فلان رسول گفت: نه منع کرده بودم که کسی آب برنگیرد و ایشان را لعنت کرد و دعای بد گفت و فرود آمد. دست مبارک در میان آب اندک نهاد و آب زیادت می شد و او دعا می کرد، چنان که مردم آواز آب و غلبه ی آن می شنیدند. مردم آب باز خوردند و در مشک ها گرفتند. رسول (ص) گفت: اگر شما یا کسی از شما بماند خود ببیند که این وادی چگونه با آب و گیاه و سبزی باشد، چنان که مثل آن در نواحی جای دیگر نباشد و در این روزگار چنان است که خبر داده بود علیه السلام. (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۷۳)

ذکر مناقب و فضایل رسول مهر به روایت ادبی

ذکر مناقب و فضایل پیامبر اکرم (ص) فلسفه اصلی مدح نبوی بوده است گر چه همه فضایل حضرتش قابل دسترسی و احصا نیست، اما مدیحه سرایان هر یک به نوبه خود پاره ای از آنها را بر شمرده و تصویری از پیامبر (ص) ترسیم نموده اند. در میان فضایل متنوع، مناقب اخلاقی آن وجود مبارک، حوزه گسترده ای را در مدیحه به خود اختصاص داده است.

بی شک حضرت محمد(ص) سرمشق و الگوی جاودانه ی همه عرفا بوده است انسانی که آئینه ی تمام نمای تجلی جمال خداست او قلوب آدمیان را پاک و طاهر می سازد و موهبتی است که خداوند بر جمله ی آدمیان عطا کرده است.

زندگی و سیرت و صورت حضرت رسول اکرم(ص) همچون خورشیدی درخشان برای بشریت محسوب می گردد و شعاع آن در جان و ذهن مسلمانان جلوه ی خاصی دارد زیرا سرچشمه ی اصلی احوال و مقامات فطرت روحانی آن شمع گیتی نواز که در جهان جسمانی، در افعال و مشاهده ی حق سیر میکرد جز اشارت کتاب حق و تربیت قرآنی نبود از اینروست که مشکات مکارم اخلاقی آن شمس مطالع انوار قدم، در درازنای زمان پیوسته ظلمت زدای طریق سالکان طریقت و رهروان راه حق و سرمایه ی عشق مومنان و صادقان بوده است. پیامبر (ص) اخص، اکمل و اعرف عارفان و کاملان و خاصان است. عارف، متخلق به اخلاق الله است. آئینه ی تمام نما و جمال نمای حضرت الوهیت است. آراستگی به اخلاق و صفات نیکو، مقدمه ای برای رسیدن به معنویت است آئینه زمانی می تواند حقایق را منعکس کند که پاکیزه باشد. انسان کامل به هر دو صفت لطف و قهر الهی متصف است پیامبر رحمانی و آن رسول آسمانی، به هر دو اوصاف متحلی بود پیامبر بهترین آئینه ای است که اوصاف و اسمای حضرت باری در آن متجلی می شود. چرا که او اشرف مخلوقات است و سزاوار لولاک.

در اینجا به پاره ای از خصایل و فضایل اخلاقی و تربیتی معدن معرفت محمد مصطفی که با آن جان جان عارفان و مومنان را از بحر رحمت الهی سیراب ساخته با عنایت به کلام گهربار صوفیان صافی دل اشارت می شود.

خوی خوش

لفظ خلق عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که مبدأ صدور افعال خیر یا شر گردد به سهولت و مبادی افعال خیر را از آن جمله اخلاق حسنه خوانند و مبادی افعال شر را اخلاق سیئه و منشأ اخلاق حسنه یا طهارت طینت بود یا حسن عادت یا عقل یا ایمان یا توحید. (کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۰۰)

خلق خوش صدر کاینات محمد مصطفی (ص) حق را صفت بود که فرمود: ای محمد «وانک لعلی خلق العظیم (قلم/۴)» حق خلق و خلق سرور کاینات را عظیم خواند و او را به خلت و محبت بستود که تخلق به خلق او داشت و جانش نقش «خلق الله آدم علی صورته» را یافته بود.

مولانا، نبی اکرم را قند خو می نامد:

در حضور مصطفای قند خو
چون ز حد برد آن عرب از گفتگو

(زمانی، ۱۳۸۴: ۲۱۰، دفتر چهارم)

عطار نیز در اشعارش به آئینی زیبا اشاره می کند که حق معجز و خلق نبوت را برسد دو عالم، تمام کرد.

ختم کرده حق نبوت را بر او
معجز و خلق و فتوت را بر او

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۸)

سنایی از جمله کسانی است که بر تاریخ زندگی رسول الله اشراف کامل دارند و از ودیعه ی شاعری که ودیعه ای الهی است، نیز در حد عالی و کامل بهرمنند است. اگر این توان نبود سنایی نمی توانست در منقبت و نعت رسول الله این اثر جاویدان را به یادگار بگذارد وی در کتاب گرانسنگ حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه فصلی از فصول دهگانه را به ترسیم زوایایی از زندگی، جایگاه و شأن، منزلت، خصایص اخلاقی، روحی نکات عبرت انگیز و ارزشمند از سیره رسول الله اختصاص داده است. وی در تصویری دلپذیر از خوش خلقی پیامبر اینگونه می سراید:

خلق او از نفیسی تر موبک
عرق او در شریفتر منصب

خلق او آمد ز نکو عهدی
روح عیسی و قالب مهدی

یافته دین حق بدو تعظیم
خلق او را خدای خوانده عظیم

همه خلق و وفا و بسط و فرح
شرط این نعتها الم نشرح

(حدیقه، ۱۳۷۴: ۹۰)

اندر آمد به خوی خوش عاطر
نسخت علم غیب در خاطر

رشد قومی برای حق جوین
اهد قومی ز خوی خوش گوین

(همان، ۲۰۱)

خاقانی هم که از ثناگویان درگاه آن حضرت است، خلق نبوی را مفرحی می داند که شفابخش روح مومنان و صادقان است:

نطقش معلمی که کند عقل را ادب
خلقش مفرحی که دهد روح را شفا

(سجادی، ۱۳۷۴: ۴)

ز بوی خلقش جبل الوریذ یافت حیات
ز فر نطقش جبل المتین گرفت بها

(همان، ۱۴)

در تحفه العراقین زبان حضرت محمد را جانداروی خلق و بیان ایشان را تریاق مهین و سبحة ی انبیاء می نامد:

جانداروی خلق شد زبانت
تریاق مهین، کهمین بیانت
ای سبحة ی انبیاء بیانت
محراب ملائک آستانت

(تحفه العراقین، ۱۳۸۵:۱۵۹)

پیر نیشابور از اخلاق حسنه ی پیامبر در مصیبت نامه این چنین یاد می کند:

در بر خلقش که خلق آنت و بس
حله ی فردوس خلقانست و بس

(مصیبت نامه، ۱۳۴۹:۲۱)

حکیم ناصر خسرو نیز در دیوانش به این ویژگی پیامبر اشاره می کند و می سراید:

گزیمن کن جوانمردی و خوی نیک
که این هر دوان، عادت مصطفی ست

(تقوی، ۱۳۸۷:۱۷۵)

گر به خوی مصطفی پیوست خواهی جانت را
بس بیاید دل ز ناپاکان و بی باکان برید

(همان، ۱۹۲)

او دیگران را به داشتن خوی نیک دعوت می کند و می سراید:

شهره بهار است ترا خوی نیک
خوی بد آثار دی و بهمن است
خوی نکو عادت پیغمبران
راه خوی نیک سوی رستن است
خوی نکو گیر که با خوی نیک
مرد به ماه دی در گلشن است

(همان، ۱۷۶)

در کلامی از خدا به عطر و بوی دلنشین خلق نبوی چنین اشارت شده است «فیها رحمه من الیه لنت لهم و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفصوا من حولک» (آل عمران/۱۵۹) پس به رحمتی از خدا نرم کردی مرا ایشان را و اگر بودی بد خوی سنت دل هر آینه پراکنده می شدند از حوالی تو.

در کشف الاسرار آمده است که «محمد مصطفی مردی بود که از زیر دامن عبدالله بن مطلب بیرون آمده و در اصلا ب بشری رفته لکن از غیب مددی درآمده و احوال و اقوالش مبدل کرد که «انک لعلی خلق العظیم» خلق بشریت را برداشتند در او خلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستند و نطق از روحی پاک بدادند، لاجرم گوینده به شرع آمد، رونده ی به حق آمد، متحرک به امر آمد» (مبیدی ۱۳۶۱:۳۲۴ج۵)

سخاوت

سخاوت افضل محبت است، که پیامبران بخصوص سید انبیاء مظهر حقیقی سخاوت و جوانمردی وجود و بخشندگی بوده، بی سبب نیست مولانا هنگامی که زبان ستایش، خواجه(ص) می گشاید: او را حاتمی در جهان روح بخشان می نامد، زیرا، اگر حاتم به سبب بخشیدن مال اسطوره می شود، محمد مصطفی روح می بخشد و مظهر سخاوت وجود می شود او را در وجود و سخاوت خاتم همه است. از اینرو خاتم پیامبران می گردد:

در گشاد ختمها تو خاتمی در جهان روح بخشان حاتمی

(زمانی، ۱۳۸۴:۳۱۲، دفتر ششم)

غزالی سخاوت محمد مصطفی را چنین وصف می کند: «رسول خدا (ص) سخی ترین مردم بود. هرگز درهم و دینار نزد وی نمی ماند اگر چیزی پیش آن حضرت زیاد می آمد و تا شب کسی را پیدا نمی کرد که به او بدهد، به خانه نمی رفت تا آن را به مستحق برساند. از آنچه خدا روزیش می کرد، بیش از آذوقه ی یک سال بر نمی داشت آن هم اندکی از خرما و جو و مابقی را در راه خدا صرف می کرد هر چه از وی می خواستند عطا می کرد» (طباطبایی، ۱۳۷۵:۳۷)

شاعران ضمن بیان فضایل نبی اکرم (ص) در تصاویری زیبا از سخاوت و کرامت و بخشندگی ایشان یاد نموده اند سنایی لب و دندان پیامبر را دندانه ی کلید سخاوت می داند:

لب و دندان او به به منح و عطا بوده دندان ی کلید سخا

از پی جود نر پی سجود از آب کعبه برده ز جود

(حدیقه، ۱۳۷۴:۱۹۳)

پیر نیشابور در مصیبت نامه می گوید:

در بر جودش متاع خشک و تر یک جو آرد وزن اما خشک و تر

(مصیبت نامه، ۱۳۴۹:۲۲)

خاقانی نیز در شعرش، از پیامبر در تصویر یک سخی و کریم بی مانندی ارائه می دهد که در مقایسه با کرم و سخای ایشان سخای کسانی چون حاتم طایی و فضل بن ربیع، وزیر هارون الرشید کم رنگ جلوه می کند:

میان ی کف بحر کفش چو موج زدی حباب وار بدی هفت گنبد خضرا

سزد که چون کف او نشر کرد نشره ی جود روان حاتم طایی، طی کند بساط خطا

(سجادی، ۱۳۷۴:۱۴)

هزار فصل ربیعش جنیبه دار جمال هزار فضل ربیعش خریطه دار سخا

(همان، ۹)

زیباترین تجلی کرم پیامبر(ص) را خاقانی، در مدینه می بیند، حضرت والا، برای خاکیان آتش زده خوان کرم می افکند و حضرت عیسی و ادریس و آدم و حوا بر سر خوان حاضر می شود و هر کدام به منظوری:

مصطفی پیش خلائق فکند خوان کرم
که مگس ران وی از شهپر عنقا بیند
عیسی از چرخ فرود آید و ادریس ز خلد
کاین دو را زله ز خوان پایه ی طاها بیند
او گرفته ز سخن روزه و از عید سخاش
صاع خواهان کرم، آدم و حوا بیند

(سجادی، ۱۳۷۴: ۹۹)

خاقانی در تحفه العراقین ضمن ستایش پیامبر صفت «بحر فطرت» را که شامل ترین صفتی است را برای پیامبر اکرم(ص) اسلام ساخته است:

مختار که مخ فکرت آمد
گوهر دم و بحر فطرت آمد
زان فضله که گوهرش بینداخت
خاقانی عقد عنبرین ساخت

(تحفه العراقین، ۱۳۸۵: ۲۴)

رحمت

رسالت رسول مهر بر آدمیان بنا به آیه ی شریفه ی «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (انبیاء/۱۰۷) نفرستادیم ترا مگر رحمتی برای عالمیان را، ابلاغ رحمت و بخشایش بود. شیخ نیشابور درباره ی رحمت پیامبر می سراید:

محمد، صادق القولی، امینی
جهان را در «رحمه للعالمینی»

(اسرار نامه، ۱۳۸۶: ۹۳)

رحمت پیامبر آفتابی بود که بر تمام خلائق خاصه اهل کبریا پرتو می افشانند در رحمت ایشان همین بس که در شب معراج در صدر قاب قوسین و بر بساط راز، امت خویش را از یاد نبرده و در مقام محمود برای ایشان بساط شفاعت گسترد و از رب العزه خزانه ی رحمت را برای عالمیان و خزانه ی فضل را برای درماندگان درخواست نمود. عطار در الهی نامه می سراید:

تو می دانی، حقیقت، سر رازم
که بهر امت خود با نیازم
حقیقت امتی دارم گنه کار
ولی از فضل تو جمله خبردار
خبر دارند از دریای فضلت
چه باشد گر کنی بر جمله رحمت
خطاب آمد ز حضرت بار دیگر
که بخشیدم سرا سرای مطهر
مخور غم از برای امت خویش
که هست از جرم ایشان فضل ما بیش

(الهی نامه، ۱۳۸۷: ۱۲)

این نکته ی نغز نگر که رسول مهر به روز رستاخیز نیز که تمامی پیامبران در اندیشه ی کار خویش اند، از رحمت خویش در این مقام هم، امت خود را از یاد نمی برد. در آن عرصه ی عظمی و انجمن کبری پیامبر (ص) طلیسان شفاعت بر سفت شفقت افکنده و می گوید: تا یکی مانده من نروم « شفاعتی لاهل کبائر من امتی » (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۲۴)

روز حشر از بهر مـشـتی بی عمل امتی او گوید و بس زین قبل

حق برای آن جان آن شمع هدی می فرستد امت او را فدی

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۷)

سنایی سرشار از عشقی پاک و ارادتی خالصانه، نسبت به رسول الله چنین داد سخن داده است:

قدر شـبـهـای قدر از گل او نور روز قیامت از دل او

حلقه ی حلقه ها به حلقه ی موی شـحـنه شرع ها به صفحه ی او

راز حق پرده ی مـحـارم او نفس کل صورت مکارم او

(حدیقه، ۱۳۵۹: ۱۹۴)

احمد مرسل آن چراغ جهان رحمت عالم آشکار و نهان

(حدیقه، ۱۳۷۴: ۱۰)

چون تو بیمار از هوا و هوس رحمت العالمین طیب تو بس

(همان، ۱۹۱)

خاقانی از پیامبر شفیع که بر ذوره ی عرش و قاب قوسین امت خود را فراموش نکرده، با صفت دلنشین رحمت خدا یاد می کند:

او رحمت خداست جهان خدای را از رحمت خدا شوی خاصه ی خدای

(سجادی، ۱۳۷۴: ۱۷)

پیامبر در حدیثی فرخنده فرمود: «انما رحمه مهداه» همانا من هدیه ی رحمتی از آسمان به سوی جهان و انسانم. عطار پیر نیشابور به این حدیث پر خیر و برکت اشاره می کند:

خویشتن را خواجه ی عرصات گفت انما انا رحمه ی مهدات گفت

آفتاب شرع و دریای یقین نور عالم رحمه للعالمین

(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۵)

مولانا نیز به رحمه للعالمین در مثنوی ضمن بیان داستانی، اشاره ای نغز دارد:

قاصداً آورد در پیش رسول

جامه ی خواب پر حدث را یک فضول

خنده ای زد رحمه للعالمین

که چنین کردست مهمانت ببین

(زمانی، ۱۳۸۴: ۴۷ دفتر پنجم)

فقر محمدی

بسیاری از اصول اساسی عرفای اسلامی ریشه در سیره ی نبوی دارد. شکل گیری مفهوم فقر در باور عرفا نیز بی تأثیر از روش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و یاران او نیست از جمله حدیثی که به صورت «الفقر فخری و به افتخر» نقل شده است. در باورهای عرفا و مضامینی که پیرامون مفهوم فقر شکل گرفته است تأثیر چشم گیری داشته است این حدیث در اکثر شعر شاعران انعکاس وسیعی یافته است از جمله عطار نیشابوری به عنوان یکی از عارفان تأثیر گذار در شیوه های عرفانی پس از خود فقر محمدی را در آثار خود به زیبایی مطرح کرده است. از نظر وی فقر سرای عاشقان است، هر کس عاشق شد باید از سر هستی برخیزد و ترک دو عالم گوید که این دولت عاشقی است.

عاشق شو و از وجود مندیش

چون فقر سرای عاشقان است

دولت نبود ترا از این بیش

در عشق وجودت ار عدم شد

(دیوان عطار، ۱۳۷۰: ۳۶۴)

عطار مانند دیگر عرفای مسلمان ایرانی، اساس منظومه ی فکری خود را بر سنت و سیره ی نبوی (ص) بنا نهاده است در این میان حدیث مشهور «الفقر فخری» با شیوه ی عرفانی و نیز مضامین انتخابی او مبنی بر لزوم بریدن از عالم خاک و بازگشت به خاستگاه نخستین، آن هم با بال عشق سازگارتر بوده است. در مثنوی های منطق الطیر و مصیبت نامه بخش های ویژه ای به موضوع فقر اختصاص یافته است. در دیگر آثار نیز به مناسبت های مختلف از جمله در دیباچه ی آثار آنگاه که به نعت پیامبر (ص) رسیده از مفهوم فقر محمدی (ص) و افتخار ایشان به فقر راستین، ذکری به میان آمده است در مختار نامه ضمن نعت پیامبر (ص) آمده است:

در حضرت حق غرقه ی بی خویشی بود

صدری که ز هر دو کون در بیشی بود

از جمله، تفاخرش به درویشی بود

با این همه جاه و قدر و قیمت کولاشت

(مختارنامه، ۱۳۸۶: ۸۷)

عطار، کمال فقر و بی نیازی سید انبیاء را ضمن حکایتی زیبا و گیرا که خواجه ی دو عالم از مردی یهودی جو وام خواست به تصویر می کشد این رویداد به روایت عطار زمانی اتفاق افتاد که پیامبر از مقام سدره و شب معراج بازگشته بود در جایی که نعمات جنات بروی عرضه داشتند و وی از سر بی نیازی به آنها اندک توجهی نکرد.

وامی خواست از جهودی جو مگر

مصطفی چون آمد از معراج در

وآن جهود سگ گرو می خواستش

از برای قوت جو می خواستش

روز دیگر جو نبودش یک منی

هر دو عالم دید آن شب ارزنی

لاجرم چو این و آن یکسانش بود
هر دو عالم زیر یک فرمانش بود
ضعف ایمان باشدت ای ناتوان
تو چه دانی سر فقر شبروان
جان آدم نیز سر فقر سوخت
هشت جنت را به یک گندم فروخت

(مصیبت نامه، ۱۳۴۹:۳۱۲)

وی در همان کتاب به فقر پیامبر اشارت بسیار می کند که پیامبر فقر را برای خود فخری می دانست از اینرو پس از رحلت کس را از حطام دنیوی چیزی باقی نگذاشت.

آنکه او از فقر فخر آمد عزیز
کی گذارد هیچ کس را هیچ چیز
هست دنیا دشمن حق بی مجاز
دشمن حق کی گذارد دوست باز

(مصیبت نامه، ۱۳۴۹:۴۰)

شیخ نیشابور در اسرار نامه گوید که حضرت محمد با آن که مظهر فقر است، اما صیت او عرشی و فرشی را تحت تسلط خود درآورده است جالب است که در این گفتگو به یتیمی و فقر پیامبر اشاره می شود:

یتیمی وز یتیمی این بدیع است
که خلق هر دو عالم را شفیع است
فقیری، وز فقیری این شگفت است
که عرش و فرش را صیت او گرفتست
مراپی گر یتیمی گر چه درویش
تو را ام من تو را این از همه بیش
چه باک است از فقیری، فقر فخر است
که «خال الوجه فی الدارین» فقر است

(اسرار نامه، ۱۳۸۶:۱۰۰)

مصرع دوم بیت اشاره به خبری است از پیامبر که بدین صورت آمده است: «خال الوجه فی الدارین» و در بردارنده ی این مضمون است که فقر مایه ی زینت درویش است. صورت دیگر آن چنین نقل شده است: الفقر سواد الوجه فی الدارین شعرا این احادیث را به صور مختلف بیان داشته اند سنایی گوید:

اندریــن کارگاه کون و فساد
کار و بارش دو بود : فقر و جهاد

(حدیقه، ۱۳۷۴:۲۰۶)

شیخ نیشابور در حکایت حمل جهیزیه ی حضرت زهرا (س) با بیانی، تأثیر گذار از عمل حضرت به فقر ظاهری سخن گفته است او روایت می کند که جهاز زهرا (س) دستاسی بود و حصیری کهنه و مسواک و بالشی و کاسه ای ساده این وضع فقیرانه که حتی با حال و روز مردم متوسط آن روزگار در شبه جزیره هم قابل قیاس نبود «اسامه» را بسیار متأثر ساخت که با صدای بلند بنای گریه نهاد. پیامبر (ص) دلیل گریستن وی را جويا می شود عطار از زبان اسامه ماجرا را اینگونه نقل می کند:

بدو گفتم ز درویشی زهرا
مرا جان و جگر شد خون و خارا

کسی کو خواجه ی هر دو جهان است
جهاز دخیترش اینک عیان است
بین تا قیصر و کسری چه دارد
ولی پیغمبر از دنیا چه دارد

در پایان حکایت عطار، با نقل سخن پیامبر (ص) که «چو باید مرد هست آن هم بسی چیز» به نتیجه ی مورد نظر خود می رسد، که همان عدم تعلق به دنیاست با این همه اصل مطلب که فقر ظاهری حضرت و خانواده ی مکرم اوست به روشنی پدیدار است:

مرا گفت «ای اسامه این قدر نیز
چو باید مرد هست آن هم بسی چیز
چو پای و دست و روی و جسم و جانت
نخواهد ماند گو این هم ممانت»

(الهی نامه، ۱۳۸۷: ۳۲۸)

عزالدین محمود کاشانی در این باب گفته است: «فقر را اسمی است و رسمی و حقیقتی اسمش عدم تملک با وجود رغبت، اسمش عدم تملک با وجود زهد و حقیقتش عدم امکان تعلق است چه اهل حقیقت به واسطه ی آنکه جمله ی اشیاء را در تصرف و ملکیت مسالک الملک بینند، امکان حوالت مالکیت با غیر را ندارند و فقر ایشان صفتی راست ذاتی که به وجود اسباب و عدم آن متغیر نگردد اگر تقدیراً ملک دو عالم در حوزه ی تصرف ایشان آید خود را از تملک آن بری می دانند. (کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۳۸)

مولانا در دفتر اول در ضمن حکایتی آورده است که مردی به زن خود نصیحت می کند که بر فقر من طعنه مزین که آن باعث فخر نبی است:

گفت: ای زن، تو زنی یا بوالحزن
فقر فخر ست و مرا بر سر مزین

(زمانی، ۱۳۸۴: ۷۰۵ دفتر اول)

که مصرع دوم آن اشارت به حدیث نبوی دارد که «الفقر فخری و به افتخر» مولانا در جایی دیگر گوید:

فقر، فخری از گزاف است و مجاز
نی هزاران عز، پنهان است و ناز

(همان، ۷۰۹)

که می گوید اگر پیامبر گفت فقر مایه ی مباحثات و نازش من است، این کلام از روی گزاف و مجاز نیست، بلکه بر اساس حق و حقیقت است زیرا با فهمیدن معنی حقیقی فقر خواهی دید که هزاران عزت و سر بلندی در این فقر نهفته شده است.

از نظر پیر نیشابور فقر نعمتی است گراندقدر که میراث محمد (ص) است. آشنایان رازدان و سرخیلان سلسله ی عشق کنج فقر را با صد گنج نمی دهند. کسانی همچون ابراهیم ادهم که غنای ظاهر را با غنای باطن عوض کرده اند قدر آن را نیک می دانند.

آن یکی دایم ز بی خویشی خویش
نالہ کردی ز درویشی خویش

گفتش ابراهیم ادهم ای پسر
فقر تو ارزان خریدستی مگر

مرد گفتش کاین سخن ناید بکار
کس خرد درویشی آنکه شرم دار

گفت من باری بجان بگزیده ام
لاجرم من قدر می دانم، تونه
پس به ملک عالمش بخریده ام
شکر آن بر خویش می خوانم، تو نه
اهل همت جان و دل درباختند
سالها با سوختن درساختند
(منطق الطیر، ۱۳۸۳: ۱۴۶)

تواضع

نیکوترین کسوت بنده تواضع است و خود را در میانه ندیدن. سپردن راه جانان آن کس را میسر است که تکبر نکند. خشم را در خود بمیراند رسول حق (ص) که خود گوینده ی به شرع بود و رونده ی به حق می فرمود: «اندر بهشت نشود آن که چند مثقال سپندانی اندر دل وی کبر بود» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۱۷)

فروتنی و فضل آن بلبل بستان حق چندان بود که اشتر را به دست مبارک خویش علف دادی و خانه برفتی و نعلین پاره و وصله برزدی و جامه بردوختی و گوسفند بدوشیدی و با خادم نان خوردی. و چون آهن کردی و مانده شدی یاری وی کردی و شرم او را باز نداشتی که از بازار چیزی با سر آوردی درویش و توانگر را دست گرفتی و نخست سلام او کردی (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۱۸)

این صفت حسنه پیامبر اعظم (ص) در سخن سخنوران ایرانی به شیوه ای دلپذیر باز تابیده است چنان که سنایی که از ارادتمندان و سرسپردگان ختمی مرتبت است چنین گوید:

بر زمان حکم چون شهان کرده
بر زمین نان چو بندگان خورده
نان جو خورده همچو مختصران
پس کشیده ز حلم بار گران
(حدیقه، ۱۳۷۴: ۲۲۲)

مولانا در مثنوی، حکایتی در باب عیادت پیامبر (ص) از غلامی حبشی به نام هلال نقل کرده است، اگر چه ماهیت داستان نشان دهنده ی منزلت نمونه ای از اولیای نا شناخته ی حق با مستوران قباب غیرت حق است در عین حال نشان دهنده ی خصلت تواضع و اخلاق حسنه ی حضرت رسالت، در برخورد با زیر دستان و بندگان گمنام است.

از قضا رنجور و ناقص شد هلال
مصطفی را وحی شد غماز حال
وحیش آمد رحم حق غمخوار شد
که فلان مشتاق تو بیمار شد
مصطفی بهر هلال با شرف
رفت از بهر عیادت آن طرف
(زمانی، ۱۳۸۴: ۱۵۴، دفتر ششم)

تواضع آن صدر عالم بدان نهایت بود که خود را بر کس فضل نمی نهاد، نمونه بارز آن زمانی بود که در معیت ابوبکر صدیق و عمر فاروق، جهاز فاطمه را بر دوش گرفت و به خانه اش حمل کرد عطار به این رویداد اشاره می کند و می گوید:

پیامبر خواجه ی انواع و اجناس
به گردن بر نهاد آن سنگ دست آس

ابوبکر آن حصیر آن گاه برداشت

عمر بالش گرفت و راه برداشت

(الهی نامه، ۱۳۸۷: ۳۲۸)

و سعدی شیرین سخن به سزا گفت:

حسنّت جمیع خصاله، صلو علیه وآله

بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۵۰)

استنتاج

عشق و دلبستگی به پیامبر (ص) موجب شده نام و نشان پیامبر در جای جای آثار شاعران درخشش و حضوری خیره کننده داشته باشد. شاعران به خوبی توانسته اند با یاری ذهن وقاد و قدرت نگارش و خلق زیبایی ها و ترفندهای هنری و بدیعی خویش، به گونه ای شایسته و درخور، کلام نبوی و معارف منبعث از سرچشمه ی وحی را بسان گلهایی در گلستان آثار خود بنشانند و چشم اهل ذوق و معرفت را با دیدن آنها روشن نمایند و نسیم خوش آن گلزار را به مشام جانشان بشنوند. آنان به دلیل ارادت خاص به حضرت رسول اکرم (ص) از زندگی و سیرت و کلام آن حضرت در شعر خود استفاده نموده و با نعت و توصیف آن حضرت شعر خویش را متبرک ساخته اند.

مدح و منقبت رسول اکرم (ص) در شعر هر شاعر پارسی گوی به زیبایی می درخشد و شاعران مجموعه اشعار خود را با منقبت و تکریم آن حضرت متبرک کرده اند. شاعرانی چون نظامی، بندهایی از مثنوی های خویش و سنایی یک فصل کامل از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده اند.

سیمای پیامبر (ص) از جهات متفاوت مورد توجه شاعران قرار گرفته که از جمله آنها می توان به صفات ظاهری، سیره و اخلاق، تصویر معراج، معجزات، نعت و ستایش پیامبر اشاره کرد. انگیزه مدح پیامبر (ص) بر خلاف مدایح دیگر گرفتن صله یا انعام نیست، بلکه شاعران بر پایه خلوص نیت و صفای باطن به خلق شاهکارهای خود پرداخته اند و در عین حال چشم داشت معنوی خود را که همانا انتظار شفاعت و دستگیری آن حضرت است پنهان نکرده اند و اغلب چند بیتي را در پایان مدایح خود به آن اختصاص داده اند.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اهلی شیرازی، (۱۳۴۴)، کلیات اشعار، به کوشش حامد ربانی، انتشارات کتابخانه ی سنایی
- ۳- تقوی، نصرالله، (۱۳۸۷)، دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح استاد مجتبی مینوی و مقدمه استاد سید حسن تقی زاده و تعلیقات استاد علی اکبر دهخدا، چاپ سوم، انتشارات پویای معین
- ۵- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۶۲)، کلیات دیوان جامی، چاپ اول، تهران، انتشارات هدایت
- ۶- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، (۱۳۷۴)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ پنجم، انتشارات زوار
- ۷- خاقانی شروانی، (۱۳۸۵)، ختم الغرایب (تحفه العراقین)، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری انتشارات فرهنگستان علوم اتریش، وین ۲۰۰۶

- ۸- خرگوشی، ابوسعید، (۱۳۶۱)، شرف النبى، ترجمه نجم الدين محمود راوندی، تصحیح و تحشیه ی محمد روشن، تهران، انتشارات بابک
- ۹- دستگردی، وحید، (۱۳۸۳)، کلیات نظامی، دو جلد، چاپ اول، انتشارات طلائی
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۴)، سر نی، دو جلد، تهران، انتشارات علمی
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی
- ۱۲- زمانی، کریم، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، شش دفتر، چاپ شانزدهم، انتشارات اطلاعات
- ۱۳- سنایی غزنوی، ابومجدود بن آدم، (۱۳۷۴)، حدیقه الحقیقه و شریعه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۴- سنایی غزنوی، ابومجدود بن آدم، (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه و شریعه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۵- سنایی غزنوی، ابومجدود بن آدم، (۱۳۶۲)، دیوان سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات سنایی
- ۱۶- سور آبادی، ابوبکر عتیق، (۱۳۴۵)، تفسیر قرآن کریم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ
- ۱۷- سور آبادی، ابوبکر عتیق، (۱۳۴۷)، قصص قرآن مجید، به کوشش یحیی مهدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، اسرارنامه، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، الهی نامه، چاپ اول، انتشارات سخن
- ۲۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، مختارنامه، چاپ سوم، انتشارات سخن
- ۲۱- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۶۸)، گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه ی طهوری
- ۲۲- شعار، جعفر، (۱۳۸۰)، گزیده ی قصاید سعدی، با مقدمه حسن انوری، چاپ هشتم، نشر علمی
- ۲۳- صفاءذبیح الله، (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۱، تهران، انتشارات فردوس
- ۲۴- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، (۱۳۷۵)، سنن النبى، ترجمه و تحقیق محمد هادی فقیهی، چاپ هشتم، تهران، کتابفروشی اسلامیة
- ۲۵- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، (۱۳۴۹)، مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر عبد الوهاب نورانی وصال، تهران، انتشارات زوار
- ۲۶- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، (۱۳۷۰)، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات کتابخانه ی سنایی
- ۲۷- قشیری، عبدالکریم بن هوزن، (۱۳۸۱)، رساله ی قشیری، ترجمه ی ابو علی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیر کبیر
- ۲۹- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر
- ۳۰- کاشانی، عزالدین، (۱۳۷۲)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ اول، انتشارات زوار
- ۳۱- گوهرین، سید صادق، (۱۳۸۳)، منطق الطیر (مقامات طیور)، چاپ بیستم، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۳۲- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۴۵)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، هشت جزو، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۳۳- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۲)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، تهران، انتشارات امیر کبیر
- ۳۴- مدرس، فاطمه، (۱۳۸۷)، سیمای رسول مهر در ادب فارسی، چاپ اول، انتشارات مهر امیر المومنین
- ۳۵- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، (۱۳۶۱)، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ۱۰ جلد، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر
- ۳۶- مدرس رضوی، (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، چاپ دانشگاه تهران

- ۳۷- نیکلسن، ز آلن، (۱۳۷۴)، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۳۸- همدانی، عین القضاة، (۱۳۷۳)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران، انتشارات منوچهری
- ۳۹- وحشی بافقی، کمال الدین، (۱۳۷۱)، دیوان اشعار، مقدمه ی سعید نفیسی حواشی م. درویش، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان
- ۴۰- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۱)، بوستان سعدی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات خوارزمی
- ۴۱- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۴)، گلستان سعدی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات خوارزمی